

واکاوی نظریه‌های اجتماعی مؤثر در بروز قتل‌های سریالی

(مقاله علمی-پژوهشی)

فرزین افروز*

امیررضا محمودی**

وحید زارعی شریف***

طیبه قدرتی****

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۲۰

چکیده

پیشرفت و توسعه در هر کشوری در بستر برقراری حس امنیت در مردم آن جامعه میسر می‌شود. میزان و کیفیت وقوع جرائم، یکی از مهم‌ترین عوامل کاهش احساس امنیت و پیامدهای سوء اجتماعی آن محسوب می‌شود. قتل عمد به‌ویژه قتل‌های سریالی، هرچند عمدتاً کم به وقوع می‌پیوندد، یکی از مؤثرترین جرائمی است که باعث احساس ناامنی در افکار عمومی می‌شود و تأثیر مخرب بسیار گسترده و طولانی در جامعه می‌گذارد. طی سال‌های اخیر، کشور ما نیز هر از چند گاهی شاهد قتل‌های سریالی بوده که بر آرامش جامعه تأثیر منفی گذاشته و امنیت عمومی را مختل کرده است. با توجه به آمار وقوع چنین جرائمی و روند روبه‌رشد این نمونه قتل‌ها در کشور، الزام به ریشه‌یابی دقیق در خصوص دلایل مختلف ارتکاب چنین جرائمی ضروری است. اما متأسفانه به دلایل مختلفی از جمله جریحه‌دار شدن احساسات و فشار افکار عمومی در جهت مجازات سریع قاتل، این مهم مغفول واقع شده است؛ به‌طوری که همه دستگاه‌های ذی‌ربط سعی کرده‌اند تا با مجازات قاتل سریالی، بخشی از آلام و دردهای خانواده‌های قربانیان و جامعه را تسکین دهند. بر همین اساس، ضرورت ایجاب می‌کند تلاش‌های مختلفی برای بررسی این پدیده از سوی دانشمندان علوم مرتبط صورت پذیرد تا جنبه‌های مجهول علل وقوع چنین جرائمی از ابعاد اجتماعی تحلیل شود.

کلید واژگان:

قتل‌های سریالی، علل وقوع قتل‌های سریالی، نظریه‌های اجتماعی، نظریه‌های اجتماعی مؤثر بر قتل‌های سریالی.

* دانشجوی دکتری رشته حقوق جزا و جرم‌شناسی، واحد لاهیجان، دانشگاه آزاد اسلامی لاهیجان، گیلان
Farzin.afrooz@yahoo.com

** استادیار گروه حقوق، واحد لاهیجان، دانشگاه آزاد اسلامی لاهیجان، گیلان، ایران. (نویسنده مسئول).
Amirreza.mahmodi@gmail.com

*** استادیار گروه حقوق، واحد لاهیجان، دانشگاه آزاد اسلامی لاهیجان، گیلان، ایران.
Dr.zsharif@gmail.com

**** استادیار گروه حقوق، واحد لاهیجان، دانشگاه آزاد اسلامی لاهیجان، گیلان، ایران.
Ghodrati.t@gmail.com

مقدمه

قتل سریالی، یکی از معضلات حاد اجتماعی است که برای مدتی حتی کوتاه، موجبات سلب و کاهش امنیت ذهنی و روانی جامعه را فراهم می‌سازد؛ به طوری که هر یک از افراد جامعه ممکن است خود را بزه‌دیده بالقوه این‌گونه قتل‌ها به شمار آورد. با این حال، جهت جلوگیری از بروز چنین احساساتی در افکار عمومی، شناخت جامع‌تر این پدیده می‌تواند بستر را برای پیشگیری از وقوع آن و نیز مقابله با مرتکبان آن و همچنین حمایت بیشتر از بزه‌دیدگان آن مساعد سازد. ضرورت دیگری که درباره قتل‌های سریالی مطرح می‌شود، دامنه تأثیر منفی آن‌ها بر ساختار و روابط و تعاملات میان افراد است. از آنجا که امنیت، به‌ویژه در بُعد ذهنی و روانی، مهم‌ترین مؤلفه لازم برای توسعه و رشد اجتماعی همه‌جانبه است، ترس و هراس فزاینده از پدیده‌های هولناکی چون قتل‌های سریالی مانعی بر سر راه استقرار توسعه و رشد همه‌جانبه اجتماع محسوب می‌شود. بنابراین، مبارزه با جرم و کج‌روی‌های اجتماعی، خاصه جرائم خشن نظیر قتل سریالی، منوط به شناخت عوامل جرم‌زا است که با از بین بردن آن‌ها یا کاستن تأثیرات آن‌ها می‌تواند از بروز چنین جرائمی پیشگیری کند.

مسئله قتل‌های سریالی به دلیل ماهیت هیجانی و مرموز آن، بیشتر دارای ارزش رسانه‌ای بوده است و به همین دلیل، از تحلیل‌های واقعی و معیارهای علمی به دور مانده است؛ لذا تجزیه و تحلیل این پدیده مذموم، باید از تمام ابعاد صورت گیرد و انگیزه‌های اصلی متهمان با مطالعات دقیق علمی شناسایی شود. در این راستا، در کشور ما به موضوع قتل‌های سریالی، با توجه به اینکه آمار کمتری در مقایسه با سایر کشورها دارد، بسیار اندک پرداخته شده و تحقیقات جنایی مستقیمی صورت نگرفته است و عمده تحقیقات، مربوط به جوامع غربی است. بنابراین، در این مقاله ما با روش کیفی به دنبال واکاوی نظریه‌های اجتماعی مؤثر در بروز قتل‌های سریالی هستیم. نظریه‌هایی که به صورت پیش فرض درصدد ارائه اطلاعاتی است که متخصصان امر با مطالعه آن‌ها به راحتی می‌توانند مقاصد موجود در بروز چنین قتل‌هایی را شناسایی کنند؛ چراکه داشتن اطلاعات علمی درباره ملاحظاتی از این دست، امکان رفتار درست در مقابل چنین پدیده‌هایی را میسر می‌کند.

در این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی قتل‌های سریالی، قاتلان قتل‌های سریالی و چگونگی پیدایش آن‌ها، نظریه‌های اجتماعی مؤثر بر قتل‌های سریالی از قبیل: نظریه‌های ساختار اجتماعی- عملکرد اجتماعی، نظریه خنثی‌سازی، نظریه کنترل اجتماعی، نظریه مهار، نظریه تقبیح، نظریه انتخاب عقلانی، نظریه خویشتن‌داری و نظریه پیوند اجتماعی، مطالعه شده است.

۱. قتل‌های سریالی

از نظر مفهوم شناسی، قتل سریالی در میان هیچ‌کدام از محققان به میزان کارشناسان پلیس فدرال آمریکا^۱ دغدغه و محل توجه نبوده است. در تعریفی کلی، قتل سریالی را می‌توان به قتل غیرقانونی و عمدی سه نفر یا بیشتر به دست مجرم واحد یا مجرمان متعدد، طی وقایع و دفعات جداگانه و با انگیزه‌های شخصی عنوان کرد. در این میان، «رسلر»^۲ در سال ۱۹۹۸، قتل سریالی را تعداد سه یا بیشتر از قتل واحد، همراه با یک دوره فروکشی عاطفی بین قتل‌های ارتكابی در مکان‌های مختلف تعریف کرده است. «جان داگلاس»^۳، دانشمند علوم رفتاری پلیس فدرال آمریکا، قتل سریالی را این‌گونه تعریف می‌کند: «قتل‌هایی که حداقل در سه وهله اتفاق می‌افتند؛ یک دوره فروکشی عاطفی بین هر واقعه قتل وجود دارد و هر واقعه از لحاظ احساسی متمایز است» (فرزانه، فروتن، ۱۳۹۴، ۵-۶).

ارکان قتل سریالی علی‌رغم اختلاف‌نظرهای فراوان در تعریف قتل سریالی، عناصر زمان، تعداد قربانیان و انگیزه است. زمان مهم‌ترین عنصر متمایزکننده انواع مختلف قتل‌ها است؛ به طوری که نه آسیب‌شناسی روانی مجرم، نه شیوه کار او، نه تجاوز جنسی به قربانیان، به اندازه تفاوت در شرایط فاصله زمانی بین قتل‌ها یک عامل عینی و معنی‌دار نیستند، بلکه زمان، پنجره‌ای را در خصوص آسیب‌شناسی روانی مجرم، خصوصاً انگیزه وی به روی ما باز می‌کند. جهت تحقق قتل سریالی ضرورت دارد که قتل‌ها در دفعات و وقایع جداگانه رخ داده باشند که این شرط قتل سریالی را از سایر قتل‌ها به‌ویژه قتل‌های دسته‌جمعی جدا می‌کند. علمای جرم‌شناسی بر سر طول ارتكاب قتل‌ها، یعنی میزان حداقل و حداکثر زمان ادامه قتل‌ها

1. F.B.I
2. Robert K Ressler
3. John E Douglas

اختلاف نظر دارند. برخی مانند «هولمز»^۱ ارتکاب قتل‌ها را به فاصله زمانی حداقل سی روز شرط می‌دانند، اما در مقابل، برخی دیگر زمان را شرط نمی‌دانند. نظر مشهور این است که نباید وقوع قتل‌ها را به فاصله زمانی معین محدود کرد، زیرا محدود کردن قتل‌ها به مدت زمان محدود و معین، مانع از این است که عنوان قتل سریالی بر بسیاری از قتل‌های متعدد صدق کند که همگی دارای شرایط قتل سریالی هستند؛ بنابراین، فاصله زمانی میان قتل‌ها نمی‌تواند شامل روزها، هفته، ماه‌ها و سال‌ها باشد (غلاملو، ۱۳۸۹، ۱۶).

آنچه تا به امروز از شناخت قاتلان سریالی به دست آمده، این است که آن‌ها تا وقتی دستگیر نشوند، به قتل‌هایشان ادامه خواهند داد. به نظر می‌رسد دو متغیر زمان و تعداد حداقل قربانیان به ما کمک می‌کند تا قاتلانی را که در طول زمان به تکرار مرتکب می‌شوند و از قتل افرادی که قتل آن‌ها را نه به هدف خود قتل، بلکه به مثابه وسیله‌ای برای رسیدن به سایر اهداف مرتکب می‌شوند، متمایز کنیم (غلاملو، ۱۳۸۹، ۱۷).

در قاتلان سریالی به ندرت مشاهده شده است که انگیزه اصلی خود را برای ارتکاب چنین بزه‌ای انگیزه^۲ مالی بیان کنند، اما بعضی از قاتلان قتل‌های سریالی هنگام بازجویی به دلیل ممانعت از بیان انگیزه اصلی خود، بحث مالی را پیش می‌کشند. اکثر این قاتلان سریالی که انگیزه مالی را مطرح می‌کنند، زنان هستند. بر اساس تحقیقات صورت گرفته، انگیزه‌های متفاوتی برای قاتلان زن سریالی گزارش شده است. از اصلی‌ترین انگیزه‌هایی که برای زنان قاتل قتل‌های سریالی گزارش شده، انگیزه مالی است؛ به طوری که بیش از ۴۰ درصد از این زنان انگیزه خود از قتل‌های سریالی را منافع مالی معرفی کرده‌اند (قنبری، ۱۳۹۴، ۲۶).

پی بردن به اختلال شخصیتی و شناسایی آن، امری دشوار است. اکثر افراد دچار این اختلالات، علائم آشکاری از خود بروز نمی‌دهند. اختلال شخصیتی، مرموز و اغلب همچون برخی از خصوصیات افراد نمایان می‌شود. شایع‌ترین اختلال شخصیتی مرتبط با قاتلان سریالی، اختلال شخصیت ضداجتماعی است؛ به طوری که یک جرم اعم از اینکه کاملاً برنامه‌ریزی شده باشد یا بی‌اختیار و بی‌اراده بوده باشد، نمی‌تواند صرفاً حاصل خیال‌پردازی و اجبار مجرم در ارتکاب آن باشد، بلکه آن را باید ابتدائاً ناشی از شخصیت او دانست. بنابراین، شخصیت، یک

1. Ronald Holmes
2. Motive

متغیر مؤثر بین زندگی شخصی قاتل و مسیری محسوب می‌شود که جرم ارتکاب یافته است (رحیمی نژاد، ۱۳۸۸، ۳۶-۳۷).

افرادی که شخصیت‌های سالم و متعارفی دارند، هنگامی که دچار آشفتگی آشکار می‌شوند، زندگی خود را در یک اسلوب منظم پیش می‌برند. چنین افرادی وقتی مرتکب جرم می‌شوند، اعمالشان را با برنامه‌ریزی و منطق انجام می‌دهند. برای مثال، اگر در چنین اشخاصی اجبار به کشتن پدیدار شود، احتمالاً ارتکاب قتل را بر مبنای روشی منظم انجام خواهند داد. هدایت به ارتکاب جرم، حاصل اجبار درونی است که با زندگی تخیل‌بار مجرم تغذیه می‌شود. از آنجا که اغلب جهت فرار از دست مجریان قانون برنامه‌ریزی جامع ضروری است، درک این مطلب ساده خواهد بود؛ چراکه اغلب بزهکاران مانند قاتلان سریالی به‌طور معمول دچار بیماری روانی عمده‌ای نیستند که مانع اختلال و بی‌سامانی افکارشان شود؛ لذا اختلالات شخصیتی، بیماری‌های روانی و انگیزه‌های قاتل در انتخاب قربانی و مرتکب چندین قتل شدن مؤثر است (قنبری، ۱۳۹۴، ۲۷-۲۸).

۲. قاتلان قتل‌های سریالی و چگونگی پیدایش این نوع قاتلان

عاملان قتل‌های سریالی از مخوف‌ترین و وحشتناک‌ترین چهره‌های بشری به شمار می‌روند. قربانیان آن‌ها به‌طور پیوسته در هر گوشه و کناری یافت می‌شوند؛ به‌طوری که در این میان قاتلان مرد، در مقایسه با قاتلان زن، معمولاً از خشونت بیشتری برای کشتن قربانیان استفاده می‌کنند. این در حالی است که روش و انگیزه‌های زنان قاتل سریالی به‌گونه‌ای است که باعث مخفی ماندن این پدیده شوم از دید مردم و مسئولان می‌شود. البته در این میان هم قاتلانی یافت می‌شوند که برای رسیدن به اهداف، به‌طور گروهی کار می‌کنند و از همتای زن یا مرد در ارتکاب اعمال خود مساعدت می‌گیرند. بنابراین، هرکدام از قاتلان قتل‌های سریالی دارای ویژگی‌ها و روش‌های خاص در مقایسه با دیگر قاتلان هستند (فلاح‌تداری، عابد، ۱۳۹۶، ۲).

در میان قاتلان قتل‌های سریالی جهان، مردانی یافت می‌شوند که به‌منظور تسلط و لذت‌جویی، بدون توجه به زندگی دیگران و احترام به حق حیات آن‌ها، اقدام به قتل می‌کنند. این قاتلان نیم‌رخ‌شور و خبیث از جزوی از بشریت به‌حساب می‌آیند. بر همین اساس، محققان جرم‌شناس تلاش خود را در جهت علت‌یابی و شناسایی ویژگی‌های این نوع افراد به کار گرفته‌اند. به همین دلیل، در مطالعات خود به این نتیجه رسیده‌اند که مردان، قربانیان خود را با

خشونت بیشتری به قتل می‌رسانند و ضرب و شتم قربانیان ناتوان به‌دست آنان هیچ حدودمرزی ندارد. برخی از آن‌ها قبل از به دام انداختن قربانی یا بلافاصله بعد از آن، با قربانی روابط جنسی برقرار می‌کنند؛ در حالی که برخی دیگر هیچ‌گونه رابطه جنسی با قربانی ندارند. با توجه به اینکه تاکنون اطلاعات بسیار کمی از انگیزه واقعی زندگی و شخصیت آن‌ها در دست است، به‌طور قطع نمی‌توان مشخص کرد که چه کسی اولین قاتل سریالی مرد دنیا بوده است.^۱

معمولاً تعداد قربانیان قاتلان مرد در مقایسه با قاتلان زن بیشتر است. البته، از میان قربانیان آن‌ها، زنان و کودکان ضعیف که قدرت دفاع از خود را ندارند، بزرگ‌ترین گروه را تشکیل می‌دهند. در اکثر موارد، زنان و کودکان به دام آن‌ها می‌افتند و مردان کمتر خودشان را در معرض قربانی شدن قرار می‌دهند؛ بدین معنا که بعضی از زنان خودشان سبب قربانی شدن می‌شوند و معمولاً به‌گونه‌ای رفتار می‌کنند که همیشه به چشم یک قربانی به آن‌ها نگاه می‌شود. مثلاً فاحشه‌ها که قربانیان جرائم جنسی تلقی می‌شوند، به دلیل حضورشان در مکان‌های جرم‌زا و پایین شهر، همیشه در معرض قربانی شدن هستند و خودشان به‌طور غیرمستقیم در قربانی شدن کمک می‌کنند.

عده‌ای بر این باورند که قربانیان قاتلان سریالی مرد، تنها زنان جامعه محسوب می‌شوند، اما صرفاً زنان قربانیان قاتلان سریالی مرد محسوب نمی‌شوند. این قاتلان نیز به‌طور متناوب، کودکان را نیز قربانی هجوم خود قرار می‌دهند. به زبان ساده، بیشتر افراد ضعیف جامعه، طعمه و قربانی می‌شوند؛ چراکه هرگز افراد قوی، طعمه انتخاب نمی‌شوند. قاتلان سریالی مرد، بر اساس نیازها و توانایی‌هایی که در خود دیده و کشف می‌کنند، انواع قربانیان را برمی‌گزینند و به قتل می‌رسانند (فلاح‌تداری، عابد، ۱۳۹۶، ۴-۵).

در قلمرو جرم‌شناسی، مخصوصاً زمانی که صحبت از جرائم خشونت‌آمیزی همانند قتل و تجاوز می‌شود، اغلب تمرکز و تأکید بر مجرمان مرد می‌رود؛ چراکه اصالتاً جرم‌شناسی نیز علم اجتماعی متمایل به مردان است. همچنین، به علت توجه بیش از حد عامه مردم به بزه‌کاران مرد، مجرمان زن به‌ندرت در جامعه دیده و شناخته شده‌اند؛ به‌طوری که آمار و ارقام موجود، یقیناً این نکته را تأیید می‌کند. اما در قرن بیستم، شاهد رشد چشمگیر و فزاینده جرائم سنگین از سوی زنان

۱. اولین قاتل سریالی مردی که در ایران ایجاد رعب و وحشتی عظیم کرد و تا حدودی او را اولین قاتل سریالی مرد ایران می‌شناسند، علی‌اصغر قاتل، بامیه‌فروش بود که ۲۳ کودک نورسیده را پس از تجاوز جنسی قطعه‌قطعه کرده و به قتل رسانده است (جهت مطالعه بیشتر مراجعه کنید به: فلاح‌تداری، عابد، ۱۳۹۶، ۲-۳).

بوده‌ایم. این مطلب خود بیانگر این است که زنان نیز همانند مردان توانایی پرورش توهمات خود را تا آنجایی دارند که بتوانند عامل جرائم خشونت‌بار و جنون‌آمیزی همچون قتل و تجاوز باشند. در هر صورت، هر قدر هم زنان بتوانند عامل جرائم سنگین و خشونت‌بار باشند، شمار مجرمان مرد در مقایسه با مجرمان زن خیلی بیشتر است. این مطلب، آشکار و بدیهی است که بیشتر قتل‌های سریالی را مردان انجام می‌دهند. اما قاتلان سریالی زن، مخصوصاً آن‌هایی که به شکل انفرادی فعالیت می‌کنند، از نظر عموم دیده نمی‌شوند. آن‌ها در عین حال که همانند قاتلان سریالی مرد خطرناک و مهلک‌اند، بسیار آرام و کم سروصدا هستند و مردم به ندرت از وجود آن‌ها در میان خود آگاه می‌شوند. همچنین، قاتلان زن در مقایسه با مردان، روش‌ها و انگیزه‌های متفاوتی در انتخاب قربانی و اجرای اهدافشان دارند.

زنان در مقایسه با مردان به ندرت بزهکار می‌شوند، بلکه آن‌ها بیشتر جزء قربانیان به شمار می‌آیند. اما این بدین معنا نیست که زنان نمی‌توانند دست به ارتکاب جرم بزنند یا اینکه توانایی ارتکاب جرم را ندارند. زنان نیز همانند مردان توانایی ارتکاب جرائمی حتی سنگین‌تر و خشونت‌آمیزتر را دارند. قبلاً، این باور وجود داشت که قاتل سریالی از جنس زن وجود ندارد و چنین تلقی می‌شد که زنان نمی‌توانند عامل قتل‌های سریالی باشند. اما در اواخر قرن بیستم، محققى برجسته به نام «هیکی»^۱ با مطالعات گسترده خود روی شصت‌ودو قاتل سریالی زن آمریکایی از سال ۱۸۰۰ میلادی، به‌طور علمی و آماری به اثبات رساند که زنان هم می‌توانند همانند مردان قاتل قتل‌های سریالی باشند. بر اساس آمارهای ارائه‌شده، تقریباً ۱۰ درصد از شصت‌ودو قاتل سریالی زن آمریکا که در این تحقیقات شناسایی و بررسی شده‌اند، مربوط به سال‌های ۱۸۲۶ تا ۱۸۹۹ بوده‌اند و ۹۰ درصد مابقی از سال ۱۹۰۰ میلادی به بعد ظهور پیدا کرده‌اند.

۳. نظریه اجتماعی مؤثر بر قتل‌های سریالی

۳.۱. نظریه‌های ساختار اجتماعی - عملکرد اجتماعی

این نظریه بر موقعیت اقتصادی افراد در جامعه تأکید می‌کند. بر اساس این نظریه، افراد فقیر بیشتر مرتکب جرم و جنایت می‌شوند؛ به این دلیل که آن‌ها در کسب موقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی ناموفق بوده‌اند. به‌ویژه بزهکاران که با توجه به نژاد، قومیت یا خرده‌فرهنگ‌هایشان، به

1. Hicky Eric W

طرق مختلف با ابزارهای قانونی از رسیدن به خواسته‌هایشان بازمانده‌اند. در نتیجه، این افراد تصور می‌کنند که از طریق ارتکاب جرم و جنایت می‌توانند به موفقیت دست پیدا کنند. نظریه ساختاری که در بعضی نقاط فهم بهتری در خصوص قتل‌های سریالی ارائه می‌دهد، درباره مسئله شهرسازی است. بر پایه این نظریه، در شهرهای پرجمعیت، قتل‌های شهری یا ناهنجاری‌های اجتماعی، سکونت بیگانگان، مواد مخدر و فقر استمرار دارد. ازدیاد جمعیت، احتمال قربانی شدن فرد را به دلیل نبود شخصیت اجتماعی و برخوردهای مکرر با بیگانگان افزایش می‌دهد (میرحسینی، ۱۳۹۳، ۷۲).

بر اساس نظریه عملکرد اجتماعی رفتار مجرمانه، تابع فرایند، وابسته به اجتماع است و مجموعه‌ای از فعل‌وانفعالات اجتماعی و روان‌شناسانه‌ای را در بر می‌گیرد که مجرم انجام داده است. مجرمان در نتیجه فشارهای طبقه ثروتمند، مشکلات و معضلات خانوادگی، آموزش ضعیف و موقعیت‌های دیگری که آن‌ها را به سمت رفتار مجرمانه سوق می‌دهد، به تکرار جرم روی می‌آورند. نظریه یادگیری اجتماعی، جزئی از نظریه عملکرد اجتماعی است. بر اساس این نظریه، با مطالعه زندگی گذشته قاتلان سریالی، می‌توان رفتار مجرمانه آن‌ها را بررسی کرد. به عبارت دیگر، محققان به تجربیات دوران کودکی به دیده عاملی برای رفتارهای مجرمانه بزهکارانه توجه می‌کنند (میرحسینی، ۱۳۹۳، ۷۳).

با یافته‌های این نظریه، کاملاً مبرهن است که برخی عوامل بیرونی مثل شهرسازی، ثروت، مشکلات و معضلات خانوادگی و مسائلی از این دست، می‌توانند در امکان ارتکاب قتل‌هایی از نوع سریالی دخیل باشند؛ بنابراین، با تمهیداتی تا حد امکان می‌توان از بروز چنین رفتارهایی پیشگیری کرد. برای نمونه، با اصلاح ساختار شهری به نوعی می‌توان مسیر ارتکاب سهل این‌گونه بزه‌ها را کاهش داد.

۳.۲. نظریه خنثی‌سازی

در نظریه خنثی‌سازی، «ماتز»^۱ و «سایکس»^۲ به این نتیجه رسیدند: «عملکرد کودکان متخلف که به صورت تدریجی بزهکار شده‌اند، به دلیل ماهیت خنثی‌سازی ارزش‌ها و گرایش‌های

1. Divide Matez
2. Gresham Sykes

شخصیتی است.» ماتز اشاره می‌کند: «افراد همیشه مجرم نیستند؛ یعنی افراد، بی‌اراده به سمت رفتارهای غیرقانونی و مجرمانه می‌روند.» مجرمان به‌منظور منطقی جلوه دادن گرایش به سمت رفتارهای مجرمانه و غیرقانونی، ممکن است از تکنیک‌های علمی خنثی‌سازی مانند درد مسئولیت، انکار آسیب‌رسانی و انکار قربانی کردن استفاده کنند.

بررسی‌های رایج درباره رفتارهای قاتلان سریالی نشان داده است که قاتلان معمولاً قبل از اینکه قربانیانشان را به قتل برسانند، آن‌ها را از ارزش‌های انسانی ساقط می‌کنند. این عمل سبب می‌شود که قاتل راحت‌تر قربانی را به قتل برساند، زیرا مجرم یک شخص بی‌نام و بی‌هویت را به قتل می‌رساند تا یک شخص دارای عزت‌نفس (میرحسینی، ۱۳۹۳، ۷۳).

با یافته‌های این نظریه، می‌توان دریافت که با کنترل‌های خاصی در دوران کودکی می‌توان در خصوص همه کودکان جامعه تا حد امکان از بروز بزهکاری‌هایی مثل قتل‌های سریالی جلوگیری کرد؛ چراکه بر اساس این نظریه، ریشه بسیاری از این رفتارها در دوران کودکی قرار گرفته است و چه‌بسا با کنترل آن‌ها در زمان خود بتوان از بروز مشکلات آتی جلوگیری کرد که هزینه‌های اجتماعی و روانی فراوانی دارند.

۳.۳. نظریه کنترل اجتماعی

نظریه پردازان کنترل اجتماعی بیان می‌کنند که افراد به دلیل ترس از مجازات، مرتکب جرم و جنایت نمی‌شوند. آن‌ها معتقدند که مجازات می‌تواند همچون مانع در برابر ارتکاب جرم و جنایت عمل کند. با وجود این، مجازاتی مانند مرگ و زندانی‌های طولانی‌مدت، معمولاً نمی‌تواند مانع افراد از ارتکاب جرم شود، زیرا بسیاری از قتل‌ها از نوع احساسی هستند که قاتل قربانیانش را به‌مثابه یک عمل جایگزین به قتل می‌رساند.

این نظریه، در روابط اجتماعی چهارعنصر را بیان می‌کند که برای همه طبقات کاربرد دارد. این چهار عنصر عبارت‌اند از: وابستگی، تعهد، تلاش و اعتقاد. این عناصر سبب می‌شوند تا اشخاص در ارتباطات اجتماعی خود تقویت یا تضعیف شوند. به عقیده هیرشی^۱: «افرادی که به والدین خود وابستگی پایدار دارند، کمتر در معرض ارتکاب جرم قرار می‌گیرند.» در مقایسه با این افراد، بیشتر قاتلان سریالی روابط پایدار و مستحکم با خانواده‌هایشان ندارند و اغلب در نوجوانی

1. Travis Hirschi

ضربه‌های روانی و شکست‌های تدریجی را از جانب یکی یا هر دو والدین متحمل شده‌اند (میرحسینی، ۱۳۹۳، ۷۴). همچنین «ریس»^۱ و «توبی»^۲ آشکارا نقش خانواده را به‌منزله منبع کنترل اجتماعی تصدیق کرده‌اند، اما در مقابل، «اف. ایوان نای»^۳ معتقد است: «پیوند میان خانواده، مهار اجتماعی و سوءرفتار جوانی را ابداع کرده است.» به نظر نای، کنترل اجتماعی چهار نمود ظاهری دارد:

- کنترل‌های مستقیم: نظیر تنبیهات و محدودیت‌ها در سطح خانواده؛
 - کنترل‌های غیرمستقیم: نظیر هم‌گرایی عاطفی با والدین خود یا افراد غیر مجرم به‌طور عام؛
 - کنترل‌های درونی نشئت‌گرفته از وجدان فرد؛
 - دسترسی به ابزار مورد نیاز برای برآوردن نیازهای شخصی (افتخاری، ۱۳۸۸، ۲۷۶-۲۷۷).
- با بررسی یافته‌های این نظریه، کاملاً مبرهن است که با اصلاح قوانین و مقررات به‌طوری که از قوانین کیفری و اجرای مجازات بتوان نتایج واقعی و ملموس به دست آورد و همچنین با اعمال روش‌هایی در خصوص معرفی قوانین و آموزش آن‌ها می‌توان ذهنیت افکار عمومی را به سمت قطعی بودن مجازات و اعمال واقعی آن‌ها سوق داد و با این روش‌ها تا حد امکان از بروز بزه‌های خطرناک و مهمی مثل قتل‌های سریالی کاست.

به نظر هیرشی «پیوند عاطفی میان افراد متعارف، عامل بازدارنده مهمی در برابر جرم است.» پیوند اجتماعی^۴، برابند مجموعه نیروهای موجود در محیط اجتماعی و فیزیکی پیرامون فرد است که او را به جامعه و قیود اخلاقی آن مرتبط می‌سازد. برای مثال، فقدان پیوستگی با دیگران، فرد را از قیود اخلاقی جامعه رها می‌سازد- مفهومی که ارتباط مستقیم با مسئله بی‌هنجاری «دورکیم»^۵ دارد- اما در قالب فردی و نه در سطح اجتماعی ابراز می‌شود. چنین افرادی انحراف‌پذیر هستند و خارج از قیود اخلاقی جامعه عمل می‌کنند.

بر اساس نظریه مهار اجتماعی هیرشی، پیوندهای ضعیف، بزهکاری را پیش‌بینی نمی‌کند، اما آشکارا آن را ممکن و محتمل می‌سازد. هیرشی پیوند اجتماعی را سدی در برابر تمایل طبیعی بشر به سوءرفتار توصیف می‌کند. جوانان وابسته به نهادهای گوناگون اجتماعی، نظیر خانواده و

1. Albert Riss
2. Javkson Toby
3. F.Ivan Nye
4. Social Bond
5. David Emile Durkheim

مدرسه، تمایل کمتری به ارتکاب جرم و اعمال بزهکارانه نشان می‌دهند. پیوند مدنظر هیرشی حاوی چهار عنصر است که تمام آن‌ها با هنجارهای متعارف، قواعد فعالیت‌ها و دیگر عوامل مهم ارتباط دارند. به نظر هیرشی، وابستگی نوعی عاطفه و حساسیت نسبت به اعضای گروه‌های اجتماعی است، بدون وابستگی و جذب. همچنین به نظر وی تعهد به میزان تعلق به هنجارهای متعارف و قواعد اشاره دارد. اقدام، از نظر هیرشی عنصری رفتاری است و سطح فعالیت متعارف را اندازه‌گیری می‌کند. و در نهایت، به نظر هیرشی باور اعتقاد به درستی هنجارها متغیر است (افتخاری، ۱۳۸۸، ۲۸۸-۲۸۹).

۳.۴. نظریه مهار^۱

این نظریه که «والتر، ت، رکلس»^۲، جرم‌شناس آمریکایی مطرح کرده است، بر دو نکته اساسی تأکید دارد: نخست اینکه، یک دسته عوامل به نام عوامل بازدارنده وجود دارند که مانع بروز رفتار مجرمانه می‌شوند. دوم، برحسب اینکه این موانع در فرد ضعیف باشد یا قوی، جرم از قوه به فعلیت می‌رسد یا جرمی به وقوع نمی‌پیوندد. بازدارنده‌ها که سد راه ارتکاب جرم می‌شوند، ممکن است دارای منشأ داخلی یا خارجی باشند. موانع داخلی، نوعی حائل داخلی است که به گرایش و خصوصیات روانی افراد مربوط می‌شود و آن‌ها را در تمایلاتشان به نقص هنجارهای قانونی حفظ می‌کند و نهایتاً مانع نقض قانون می‌شوند. این مانع شاید همان چیزی باشد که در روان‌کاوی «فریود»^۳ به «خود» تعبیر می‌شود. نیروی «خود»، نقطه تنظیم‌کننده یا نیروی تعادل‌بخش بین «نهاد» و «فراخود» است. هر اندازه عامل تنظیم‌کننده قوی‌تر باشد، بازدارنده‌های داخلی نیز قوی و فرد هنجارگرا می‌شود. موانع خارجی، مربوط به ساختار اجتماعی و محیط و فرد است که معمولاً فرد را به رعایت قانون تشویق می‌کنند. این موانع برحسب جوامع متفاوت است و شامل نهادهایی از قبیل خانواده، مسجد، مدرسه، محله و ... می‌شود. به عبارت بهتر، موانع خارجی، همان عواملی هستند که به کنترل اجتماعی جرم معروف‌اند و در قبال وسوسه‌های ارتکاب جرم مقاومت می‌کنند.

1. Containment Theory
2. Walter, C. R. dckless
3. Sigmund Freud

موانع یادشده در تمام افراد و تمام جوامع قدرت یکسانی ندارند. زمانی که موانع وجود نداشته باشند یا ضعیف باشند، فرد در مقابل خطر ارتکاب جرم، آسیب‌پذیر می‌شود. از طرفی، چنانچه هر دو سیستم بازدارنده، نقش خود را به‌طور قوی و مؤثر ایفا کنند، احتمال وقوع جرم ضعیف است. نکته دیگری که «رکلس» به آن توجه دارد، اهمیت نسبی دو بازدارنده یادشده در پیشگیری از بزهکاری است. وی این امر را با نوع جوامع مرتبط می‌داند. به عقیده وی، ساختار اجتماعی محیط فردی، نفوذ و تأثیر بیشتری دارد؛ مانند جوامع سنتی و مذهبی. موانع خارجی، عامل مهمی برای جلوگیری از عبور به دنیای بزهکاری‌اند، اما در جوامع غربی که مبتنی بر فردگرایی است، نیروی «خود» باید تقویت شود تا شخص مرتکب جرم نشود؛ لذا در این جوامع مانع داخلی مؤثرتر است (بابایی، ۱۳۹۸، ۲۰۶-۲۰۷). بنابراین، با واکاوی این نظریه می‌توان گفت که حاکمیت با تمرکز بر بازدارنده‌ها چه به‌صورت بیرونی و چه به شکل درونی، تا حد امکان می‌تواند از بروز بزه‌هایی مثل قتل سریالی جلوگیری مؤثر به عمل بیاورد.

۳.۵. نظریه تقبیح

بر اساس نظریه تقبیح، زمانی که افراد جامعه رفتارهای یک شخص را ناپسند می‌دانند، این شخص در مقابل آن‌ها واکنش اجتماعی از خود بروز می‌دهد. در نظریه تقبیح، رفتارهای ناپسندناز، فرایندی در نظر گرفته می‌شود که طی آن، فرد به‌صورت تدریجی از انحراف اولیه، به سمت انحراف ثانویه حرکت می‌کند. نظریه‌پردازان تقبیح مدعی هستند اعمال منحرف‌کننده اصلی که منشأهای مختلف و چشمگیری دارند، انحراف اولیه نامیده می‌شوند و از سوی دیگر، با تقبیح شمردن یک انحراف به‌طور حتم خشم و خصومت در مجرم ایجاد می‌شود و مجرم در قبال این تقبیح واکنش منفی از خود بروز می‌دهد.

آنچه ممکن است مجرم را در مسیر مجرمانه قرار دهد، انواع تقبیحات، آثار آن‌ها و شیوه کاربرد آن‌ها از قبیل شدت، استمرار، فراوانی و نیز میزان توانایی فرد برای مقابله با تقبیح است. به هر حال، بعید است همه قاتلان سریالی به دلیل موقعیت اقتصادی، اجتماعی و نیز به این علت که قاتلان تنها برای جانب‌داری از افراد قدرتمند در جامعه کارایی دارد، مرتکب قتل شوند.

نتیجه بررسی منتقدانه این پدیده روانی این بود که آن‌هایی که برای به کمال رساندن نفسشان سختی‌های زیادی را متحمل شده‌اند نیز در نهایت، واکنش‌های منفی از خود بروز

می‌دهند. از لحاظ روان‌شناسی، استرس و نگرانی از تقبیح ممکن است به‌مثابه ناهنجاری‌های ادراکی شناخته شود که مستلزم اصلاح اشتباهات و برقراری توازن است.

بنابراین، نظریه تقبیح به رفتار قاتلان سریالی مربوط نیست، بلکه به شکل‌گیری فهم قاتل که در نتیجه تجربه پدیده‌های روانی در طول سال‌های شکل‌گیری‌شان به وجود آمده، مرتبط است. قاتلان سریالی، دوره کودکی پیچیده و متفاوتی نسبت به دیگر افراد دارند. برخی از آن‌ها نسبت به سایر کودکان رفتارهای ضداجتماعی بیشتری را در دوران کودکی انجام می‌دادند. این افراد پرخاشگر هستند و کمترین احساس گناه و ندامت را ندارند. با وجود این، ممکن است کودکانی که تبدیل به قاتلان سریالی نمی‌شوند، این‌گونه صفات را دارا باشند (میرحسینی، ۱۳۹۳، ۷۵).

۳.۶. نظریه‌های انتخاب عقلانی

«گری بکر»^۱، مبتکر نظریه اقتصادی و عقلانی جرم است. البته، این ایده مبتنی بر افکار و اندیشه‌های «جرمی بنتام»^۲ در مکتب کلاسیک است. وی عمل مجرمانه را نوعی عمل اقتصادی و عقلانی می‌داند و واکنش اجتماعی را به‌منزله شکلی از سیاست اقتصادی تلقی می‌کند. در نظر وی، مجرم، بیمار تلقی نمی‌شود، بلکه مانند هر فرد دیگری، انسانی است منطقی که بر اساس سود و نفع موجود در عمل مجرمانه اقدام می‌کند.

بکر با توجه به اینکه بزهکار را انسان عادی و منطقی تلقی می‌کند، جرم را نتیجه فرایند همراه با تعقل و مبتنی بر تصمیم‌گیری حساب‌شده قبلی می‌داند. پیشنهاد او در زمینه مقابله با بزهکاری، تقویت اجتماعی واکنش‌های اجتماعی علیه عمل مجرمانه است. در نظریه بکر، همانند نظریه کف نفس، حالت خطرناک صرفاً در حالات افراد مسئول و حسابگر قابل تصور است؛ چراکه افراد فاقد مسئولیت به لحاظ نداشتن تعقل و محاسبه کافی، در چارچوب نظریه‌پردازی بکر قرار نمی‌گیرند. ولی حسن این نظریه در مقایسه با نظریه کف نفس آن است که حالت خطرناک را در باندهای مجرمانه که حرفه آنان، حرف مجرمانه است، قابل تصور می‌داند و شدت مجازات را شیوه مناسبی برای مقابله با این نوع باندهای خطرناک قلمداد می‌کند. بدین ترتیب، مفهوم حالت خطرناک در این نظریه، گرایش و تمایل به ارتکاب عمل مجرمانه با توجه به سودآور بودن

1. Gary Becker
2. Jeremy Bentham

آن پس از انتخاب عقلانی است (بابایی، ۱۳۹۸، ۲۰۸). لذا، توجه به یافته‌های این نظریه مشخص می‌کند که بزه‌هایی مثل قتل‌های سریالی در برخی رفتارها ریشه دارد و برای درک بهتر وقوع چنین بزه‌هایی و حتی یافتن راه‌های پیشگیری از این دست جرائم، شناخت دقیق این رفتارها اهمیت بسیاری می‌یابد.

۳.۷. نظریه خویشتن‌داری^۱

در اواخر قرن بیستم، «مایکل گوتفردسن»^۲، ضمن کار با «هیرشی»، با زیر سؤال بردن اعتبار مفهوم «جرم-پیشگی» به طرح دیدگاه جدیدی در عدالت کیفری و مبانی جرم‌شناسی پرداخت. در این زمینه، آن‌ها بسیاری از سیاست‌های معاصر مربوط به کنترل جرم و رویکردهای دخالتی، از جمله سیاست ناتوان‌سازی گزینشی و قانون «سه اعتصاب و اخراج» را به چالش طلبیدند. آن‌ها با نگاهی به نظریه‌های منطقی کلاسیک توضیح دادند که نفع شخصی، انگیزه رفتار انسانی است و گذشته از این، میل عمومی به تأمین لذت و گریز از رنج را بازتاب می‌دهد. آن‌ها همچون نظریه‌پردازان متعارف کنترلی، ریشه‌های رفتار مجرمانه را در تربیت دوران کودکی جست‌وجو می‌کنند. این دیدگاه‌های آغازین، به ادعای گوتفردسن و هیرشی «گویای آن است که برای کنترل رفتار مجرمانه‌ای که کم‌وبیش به‌طور طبیعی وجود دارد، اجتماعی‌سازی یک ضرورت است.» از نظر آن‌ها تمام جرائم و اعمال مشابه، همچون استعمال الکل، سیگار کشیدن، استعمال مواد مخدر، رفتار جنسی غیرقانونی و حتی تصادفات به‌طور جمعی و فردی، لذت‌های کوتاه‌مدت مثل پول، حالت‌های ثانوی هوشیاری، تحریک و هیجان را در نتیجه تلاشی اندک به افراد می‌دهند.

عناصر کلیدی در نظریه خویشتن‌داری روشن و صریح هستند. در این نظریه، مدیریت والدین و شیوه‌های نامناسب تربیت کودک، از ملاحظات اساسی شمرده می‌شوند؛ چراکه خویشتن‌داری از سن هشت‌سالگی در فرد پدید می‌آید. مدیریت مناسب والدین مواردی چون مراقبت و شناسایی رفتار منحرف کودک، مجازات مطلوب در واکنش به رفتار نامطلوب و سرمایه‌گذاری عاطفی در کودک را شامل می‌شود.

1. Self-Control Theory
2. Michael Gottfredson

گوتفردسن و هیرشی نتیجه گرفتند مدیریت نامناسب والدین به خویشتن‌داری اندک منتهی می‌شود که بر گزینه‌های فرد به هنگام مواجهه با فرصتی برای منفعت‌آنی از معبر سرمایه‌گذاری اندک، تأثیر می‌گذارد؛ زیرا چنین فعالیت‌هایی ضامن کسب لذت فوری در مقابل کمترین تلاش محسوب می‌شوند. پرواضح است که آموزش‌های اصولی برای والدین در زمینه تربیت فرزند در زمان رشد کودکان از سوی حاکمیت مسئله‌ای مهم در خصوص جلوگیری از وقوع بزه‌هایی مثل قتل‌های سریالی است که خسارات جدی اجتماعی و روانی جبران‌ناپذیری بر ذره‌ذره جامعه می‌گذارد.

نتیجه‌گیری

می‌توان گفت یکی از پیچیده‌ترین جرائم بشری، قتل‌های سریالی یا زنجیره‌ای است و آنچه از قاتلان سریالی در اذهان عمومی متبلور شده این است که آن‌ها شیاطین و آدم‌های خون‌خواری هستند که گهگاه از مخفیگاه خود بیرون می‌آیند و جان افراد بی‌گناه را می‌گیرند. طبق بررسی‌ها و تحلیل‌های انجام‌شده روی عواملی که می‌توانند بسترساز ارتکاب قتل‌های سریالی قرار گیرند، برخی از آن‌ها انگیزه‌های مشترک بسیاری از قاتلان سریالی نیز بوده است. علل محیطی و اقتصادی از دسته مؤلفه‌هایی است که انگیزه قاتلان را در اقدام به این عمل شنیع در راستای محرومیت‌ها و نیازهای مالی شدت می‌دهد. با وجود اینکه قتل‌های سریالی، سالیانه بخش اندکی را در میان قتل‌ها به خود اختصاص داده است، وقوع آن به دلایل مشکلات اقتصادی و مالی کم نیست و کماکان با افزایش این معضل، احتمال انجام آن به دست افراد وجود دارد. در واقع، هر قدر افراد دچار محرومیت، محدودیت، فقر و فشار شدید مالی باشند، با قرار گرفتن در شرایط بفرنج و جرم‌زا با انگیزه بیشتری دست به جرائم مالی می‌زنند که در این میان، احتمال اقدام به کشتن افراد دارای تمکن مالی به‌منزله رفع مشکل و کسب مادیات نیز وجود دارد. با توجه به حائز اهمیت بودن عوامل مالی و اقتصادی در برخورد با مؤلفه‌های سازنده قتل‌های سریالی، نمی‌توان تأثیرات زمینه‌ساز عوامل دیگر را کتمان کرد. عواملی همچون محیط درونی و بیرونی که خود به‌مراتب می‌تواند تأثیرات منفی در روند جامعه‌پذیری افراد محسوب شود. نهاد خانواده ناسالم و نابهنجار و جامعه، به‌ویژه محیط اجتماعی توسعه‌نیافته و پرخطر که فرد در آن متولد و پرورش می‌یابد، به‌نوبه خود می‌توانند از دسته علل جرم‌زا در خصوص فرد ناسازگار باشند. به بیان دیگر، معیشت اشخاص هرچه در فضای نامطلوب و خطرزا سپری شود، به تبع آن احتمال دست زدن به رفتارهای غیراصولی و خطرآفرین از سمت آنان بیشتر است. رویکرد سنتی در روان‌شناسی جنایی، قاتلان زنجیره‌ای را افرادی که از اختلالات شخصیتی رنج می‌برند و افراد جامعه‌ستیز و روان‌پریشانی که مستعد رفتارهای پرخاشگرانه هستند، توصیف می‌کند. مهم‌ترین انگیزه در این جنایات‌ها به گفته جرم‌شناسان، شخصیت بیمارگونه بزهار است که با ارتکاب این قتل‌ها قصد دارند عقده‌های دوران کودکی خود را خالی کنند و به این دلیل، به دیگرکشی رو می‌آورند. هرچند این جانپان در ظاهر سالم به نظر می‌رسند، اغلب از اختلالات

روحي و رواني رنج مي‌برند. در ارتكاب جنايات انگيزه‌هاي رواني و رفع نيازهاي دروني و رسيدن به آرامش رواني بر ساير انگيزه‌ها ارجحيت دارد. آن‌ها از به قتل رساندن ديگران احساس لذت مي‌کنند و به‌نوعي به آرامش دروني دست مي‌يابند.

از منظر نظريه‌هاي اجتماعي، عواملی مانند بيکاري، نابرابري‌هاي اقتصادي و فقر، در دسترس بودن مواد مخدر، استفاده از الکل، بي‌نظمي و نبود انسجام اجتماعي، جنگ و بحران‌هاي سياسي و اجتماعي، عوامل تضعيف انسجام خانواده‌ها و گسسته شدن روابط عاطفي در بين اعضاي خانواده، پاييند نبودن به اخلاقيات، بي‌توجهي به کودکان و رها کردن آنان به‌خصوص در دوران حساس کودکي و نوجواني و ... باعث اعطاي آزادي بيش از اندازه به آن‌ها در اين دوران مي‌شود. لذا، در هر جامعه همه نهادهاي دولتي، خصوصي و اجتماعي و فرهنگي بايد با برنامه‌ريزي‌هاي دقيق و هماهنگ، در کنترل اين عوامل و تلاش در از بين بردن زمينه‌هاي رشد آن‌ها دست‌به‌دست هم دهند و از گسترش اين عوامل در جامعه جلوگیری کنند.

مطالعات صورت‌گرفته در خصوص علل برخي از قتل‌هاي سريالي بيانگر آن است که سرخوردگي‌هاي مادي و فقر اقتصادي و معيشتي، موجب سوق دادن اين افراد به ارتكاب چنين قتل‌هاي هراس‌انگيز و خشونت‌آمیزی شده است. نکته چشمگیر در اين قتل‌ها، قربانيان آن‌ها است که غالباً از اقشار متمکن جامعه بوده‌اند؛ لذا ضرورت دارد اين مهم در سطح گسترده و از طرق مختلف جرم‌شناختي، جامعه‌شناختي، روان‌شناختي، اقتصادي و فرهنگي بررسي و ارزيابي شود و بسترهاي لازم در جهت رفع موانع و معضلات اجتماعي و برقراري عدالت اجتماعي فراهم آيد.

منابع

۱. بابایی، محمدعلی، (۱۳۹۸)، *جرم‌شناسی بالینی، تحولات مفهوم حالت خطرناک*، (چ. ۳)، انتشارات میزان، تهران.
۲. رحیمی نژاد، اسمعیل، (۱۳۸۸)، *جرم‌شناسی*، (چ. ۱)، انتشارات فروزش، تبریز.
۳. غلاملو، جمشید، (۱۳۸۹)، «مطالعه جرم‌شناختی پدیده قتل‌های سریالی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران.
۴. غلاملو، جمشید، (۱۳۸۹)، *نگاهی به گونه‌شناسی و مدل‌های تحلیلی قتل‌های سریالی*، پژوهش‌نامه حقوق کیفری، سال اول، شماره ۲، ۷۹-۱۰۱.
۵. فرزانه، نغمه، فروتن، رضا، (۱۳۹۴)، *پیشگیری از قتل‌های سریالی*، (چ. ۱)، انتشارات جاودانه (جنگل)، تهران.
۶. فلاحتداری، فاطمه، عابد، رسول، (۱۳۹۶)، *بزه‌دیدہ‌شناسی قاتلین سریالی، از دیدگاه آموزه‌های روان‌شناسی جنایی، همایش ملی پیشگیری از جرم، در قلمرو مطالعات حقوق کیفری، علوم اجتماعی، انتظامی، کرج*.
۷. میرحسینی، الهه سادات، (۱۳۹۳)، «مطالعه جرم‌شناختی قتل سریالی در حقوق کیفری ایران»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، رشته حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید باهنر کرمان.